

نقد دیدگاه ابن تیمیه درباره امام مهدی(ع)

مهدی اکبرنژاد*

استادیار دانشگاه ایلام

(تاریخ دریافت مقاله: 1387/10/9 - تاریخ پذیرش نهایی: 1389/1/31)

چکیده

باور به ظهور امام مهدی (ع) هر چند یک اعتقاد اسلامی است، ولی در مذهب تشیع از جایگاه خاصی برخوردار است و می توان گفت دلیل اصلی آن هم این است که ولادت و حیات آن حضرت را قبول دارند. برخی از نویسندگان اهل سنت، بدون توجه به مبانی و دلایلی که شیعه برای خود دارد، سخت این باور را مورد هجوم قرار داده اند؛ از جمله این افراد احمد/ابن تیمیه می باشد. وی در کتاب "منهاج السنة النبویة" ایراداتی بر اعتقاد شیعه گرفته است؛ از جمله اینکه امام عسکری (ع) هیچ فرزندی نداشته است و دیگر اینکه بر فرض که پسری داشته وی هنگام درگذشت پدر، به سن رشد نرسیده تا بتواند امامت جامعه را بر عهده گیرد و سوم اینکه اگر حتی در آن سن به امامت هم رسیده باشد، چگونه ممکن است از عمری این اندازه طولانی برخوردار باشد؟ این مقاله ضمن طرح دقیق اشکالات ابن تیمیه در صدد پاسخگویی به این اشکالات بر آمده است؛ با این توضیح که در این پاسخ ها، از منابع اهل سنت استفاده شده است.

کلید واژه ها: شیعه، مهدویت، ابن تیمیه، اشکالات، نقد ابن تیمیه.

طرح مسأله

باور به ظهور منجی عالم و مهدی موعود، از جمله اعتقادات ضروری و مورد اتفاق تمام مسلمانان بوده و هست و این اعتقاد بر گرفته از متن صریح روایاتی است که از وجود

²⁶ مقدس پیامبر گرامی اسلام (ص) به ما مسلمانان رسیده است¹ (صنعانی، 47/11، و ابن ابی شیبیه، 512/7) و حتی کسانی که به گونه‌ای تردید و تشکیک در اصل این موضوع داشته‌اند، بر اجماع مسلمانان در این باره اذعان دارند² (نک: ابن خلدون، مقدمه، 245) و البته در ویژگی‌های این منجی نیز تا حدود زیادی اتفاق نظر دیده می‌شود³ هر چند که در مواردی اختلافاتی نیز بین فرقه‌های اسلامی وجود دارد. در این میان شاید اساسی‌ترین تفاوت بین شیعه و بیشتر اهل سنت، درباره ولادت آن حضرت باشد؛ از این رو که اجماع شیعه بر این است که آن حضرت متولد شده و اکنون زنده است؛ ولی اکثریت اهل سنت به تولد ایشان اعتقادی ندارند و بر آنند که امام مهدی (عج) بعداً به دنیا خواهد آمد؛ هر چند تعدادی از دانشمندان اهل سنت، به مانند شیعه، ولادت آن حضرت را پذیرفته‌اند، ولی شمار آنان خیلی زیاد نیست⁴.

در این میان برخی از عالمان اهل سنت، سخت بر اعتقاد و باور شیعه تاخته و این باور را به شکلی غیر علمی مردود دانسته‌اند و گاهی خارج از نزاکت علمی سخنانی را گفته‌اند که مایه بسی تعجب و تأسف است. یکی از این معدود افراد، احمد بن تیمیه است که در کتاب «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریة» (ابن تیمیه، 86/2) به شدت بر باور شیعیان تاخت و تاز کرده و از بیان هرگونه اتهام و سخن ناروایی دریغ نداشته است. یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت⁵، در نقد دیدگاه شیعه درباره

1. این روایات در جوامع معتبر حدیثی اهل سنت از رسول خدا (ص) نقل شده است؛ از جمله: المصنف صنعانی ج 11، ح 20769 تا ح 20779 و الکتاب المصنف فی الاحادیث و الآثار ابن ابی شیبیه کوفی، 7/ 512-514، مسند احمد بن حنبل جمع آوری شده در کتاب: احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل به کوشش محمد جواد حسینی جلالی، سنن ابن ماجه، احادیث 4082 تا 4088، سنن ابی داود، از ح 4273 تا ح 4282، سنن ترمذی از ح 2230 تا ح 2232، المعجم الکبیر، طبرانی در جاهای مختلف، صحیح ابن حبان، در جلد 15 و دهها کتاب دیگر اهل سنت.

1. مثلاً ابن خلدون که اعتبار احادیث مهدویت را مردود دانسته در جایی می‌نویسد: «بدان که در گذر روزگاران، میان تمام پیروان اسلام، مشهور شد که ناگزیر در پایان دوران، مردی از خاندان نبوی سر برافرازد که به دین، استواری بخشد و دادگری پدیدار سازد و مسلمانان وی را پیروی کنند و بر سرزمین‌های اسلامی فرمانروا و «مهدی» نامیده می‌شود ...» (ابن خلدون، 245).

2. از جمله نام آن حضرت، حتمی بودن ظهور، فرزند رسول خدا (ص) بودن، فرزند حضرت زهرا (س) بودن، از مکه ظهور کردن و ...

3. از جمله محیی الدین بن عربی، محمد بن طلحه شافعی، کنجی شافعی، علی بن محمد بن صباغ مالکی، سلیمان قندوزی.

4. ابی یعلی بیضاوی، در ضمیمه تحقیق العرف الوردی فی اخبار المهدی، ص 1.

مهدویت، متن سخنان ابن تیمیه را ذکر کرده که انگیزه اصلی برای نوشتن نقد حاضر، تکرار گفته‌های ابن تیمیه در نوشته این شخص است. در این نوشته تلاش شده است که دیدگاه‌ها و نکاتی که ابن تیمیه مورد توجه قرار داده، با استناد به مطالب مورد قبول خود اهل سنت بیان شود و با تکیه بر منابع آنان سخنان وی نقد و بررسی گردد.

اشکالات ابن تیمیه و پاسخ آنها

1- فرزند نداشتن امام حسن عسکری (ع)

ابن تیمیه در ردّ دیدگاه شیعه، اولین مطلبی را که طرح کرده این است که اساساً امام حسن عسکری (ع) فرزندی نداشته است تا گفته شود پسر وی همان مهدی موعود است و به اصطلاح معروف، سالبه به انتفاء موضوع است؛ وی در منهاج السنة می‌نویسد:

فیقال قد ذکر محمد بن جریر الطبری و عبد الباقي بن قانع و غیر هم من اهل العلم بالانساب و التواریخ: ان الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل و لا عقب و الامامیه یزعمون انه کان له ولد، یدعون انه دخل السرداب بسامرا و هو صغیر ...

گفته می‌شود که محمد بن جریر طبری و عبد الباقي بن قانع و جز اینان از آگاهان به دانش انساب و تاریخ، یادآور شده‌اند که نه نسلی از حسن بن علی عسکری باقی‌مانده و نه فرزندی داشته است؛ ولی امامیه بر این گمانند که وی دارای فرزند بوده و ادعا می‌کنند که در سامرا در حالی که کودکی خردسال بوده داخل سرداب شده است (ابن تیمیه، 86/4).

در پاسخ به این گفته، چند نکته را باید یادآوری کرد:

الف) با بررسی به عمل آمده باید گفت که طبری در تاریخش به هیچ وجه این مطلب را ذکر نکرده است. وی نه به داشتن و نه به نداشتن فرزند برای امام حسن عسکری (ع) هیچ اشاره‌ای نکرده است و معلوم نیست این نسبتی که ابن تیمیه به طبری داده از کدام منبع و مأخذ ذکر کرده است و هم چنین است آنچه را که به نقل از عبد الباقي بن قانع آورده که آن هم معلوم نیست از کجا و چگونه ذکر کرده، در حالی که چنین مطلبی از وی نقل نشده است.

ب) باید گفت که براساس شواهد تاریخی، اصل ولادت امام زمان (عج) و زیست ایشان در دوره کودکی، به صورتی غیر آشکار و کاملاً سری بوده که جز تعدادی از

خواص مرتبط با امام عسکری (ع) برای دیگران آشکار و روشن نبوده است و این هم بدان خاطر بود که با پیش‌بینی‌های ائمه (ع) که مهدی موعود را نهمین فرزند امام حسین معرفی کرده بودند برای حفظ جان ایشان از خطرات، جریان ولادت امام (عج) جز برای برخی، کاملاً در خفا بوده است.¹

ج) اگر وی به سخنان مجهول دو نفر از مورخان و اهل دانش در این باره استناد کرده، باید به وی گفت بسیاری از دانشمندان و نویسندگان شناخته شده اهل سنت، به فرزند داشتن امام حسن عسکری (ع) تصریح کرده‌اند که سخنان تعدادی از آنان در پی می‌آید:

1- حلبی، سیره نویس معروف می‌نویسد:

و فی کلام بعضهم ان المنتظر هو محمد القاسم بن الحسن العسکری الذی تزعم الشیعة انه المنتظر... (حلبی، 348/2) یعنی: در سخنان بعضی از آنها چنین آمده که منتظر همان محمد القاسم فرزند حسن عسکری است که شیعه گمان می‌کند وی همان منتظر است ...

2- محی‌الدین بن عربی (م 638 ق)، بنابر آنچه شعرانی در «الیواقیت و الجواهر»² از وی نقل کرده است، تصریح دارد بر این که مهدی موعود که فرزند امام حسن عسکری (ع) است، متولد شده و زنده است (شعرانی، 562/2).

3- شمس‌الدین ذهبی (م 748 ق) در چند جا از کتاب‌های خود تصریح دارد بر این که امام حسن عسکری (ع) دارای فرزندی به نام محمد بوده است؛ چنانکه در موضعی گفته‌است:

1. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به اصول کافی، 514، 329/1 باب مولد صاحب و صدوق، کمال‌الدین، ج 2، باب 42، فی میلاد القائم و طوسی، غیبت، فصل سوم.
2. لازم به توضیح است که سه نفر از نویسندگان اهل سنت، به نام‌های شعرانی در الیواقیت و الجواهر، 562/2 و صبان در اسعاف الراغبین (چاپ شده در حاشیه نور الابصار)، ص 141 و 142 و نیز حمزوی در مشارق الانوار، ص 112 موضوع ولادت امام مهدی (عج) و اینکه آن حضرت فرزند امام حسن عسکری است را از «الفتوحات المکیه» ابن عربی نقل کرده‌اند؛ ولی در چاپ فعلی فتوحات مکیه، این مطلب وجود ندارد؛ زنده یاد مرحوم استاد جلال‌الدین آشتیانی در شرح مقدمه قیصری، ص 914 پی‌نوشت سوم می‌گویند: «حقیر چند نسخه از فتوحات مکیه خطی قدیمی دیده‌ام که یکی از آنها حدود 400 سال قبل و دیگری 500 سال قبل در مصر و سوریه و نسخه‌ای در ترکیه نوشته شده است، نسب حضرت مهدی (عج) به این نحو نوشته است: و من عترت رسول الله من ولد فاطمه (رضی الله عنها) وجده الحسین بن علی و والده الحسن العسکری ...» با توجه به آنچه که ذکر شد، به نظر می‌رسد که در عبارت فتوحات مکیه دخل و تصرفی شده و بخشی از متن قدیمی آن افتاده باشد.

«الحسن بن علی الجواد ... أحد الأئمة الاثني عشر الذين تعتقد الرافضة فيهم العصمة و هو والد المنتظر... حسن بن علی الجواد...» (ذهبی، العبر، 373/1) یعنی: یکی از امامان دوازده گانه است که شیعیان به عصمت آنان معتقدند وی پدر منتظر می باشد.

و در دیگر جا می گوید: «ابو محمد... أحد أئمة الشيعة... و اما ابنه محمد بن الحسن... فولد سنة مائتين و ثمان و خمسين... ابو محمد (امام عسکری)» (ذهبی، تاریخ اسلام، 113/19) یعنی:

ابو محمد (حسن بن علی) یکی از امامان شیعه است... فرزندش محمد بن حسن... در سال 258 به دنیا آمده است...

و در یکی دیگر از آثارش می نویسد: «و مات الحسن بن علی بن جواد... أحد الأئمة الاثني عشر... و هو والد منتظرهم محمد بن الحسن...» (ذهبی، دول الاسلام، 145) یعنی: حسن بن علی جواد... که یکی از امامان دوازده گانه (شیعه) است از دنیا رفته... و او پدر منتظر شیعیان است.

4- محمد بن خلدون تاریخ دان و جامعه شناس معروف، در بیان نسب طالبیین و یاد کرد از بزرگان آنها می نویسد:

«... ثم ابنه حسن العسكري و وفاته سنة ستين و مائتين ثم ابنه محمد المهدی و هو الثاني عشر و هو عندهم حي منتظر و اخبارهم معروفة» (ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، 148/4).

... سپس فرزند او (امام هادی)، حسن عسکری است که در سال 260 هـ ق از دنیا رفته اند آنگاه فرزند او محمد المهدی که دوازدهمین می باشد و بر عقیده شیعیان، وی زنده و منتظر آنان است و اخبار آنان (در این باره) معروف است.

5- ابن خلکان (م 681) می نویسد: «ابو محمد العسكري: ابو محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا ... هو والد المنتظر ... ابو محمد عسکری ...» (ابن خلکان، 14/4) یعنی:

وی (حسن بن علی عسکری) پدر منتظر شیعه است.

و نیز در جایی می نویسد: «ابو القاسم محمد بن الحسن العسكري ... ثاني عشر الأئمة الاثني عشر على اعتقاد الامامية المعروف بالحجة ... كانت ولادته يوم الجمعة منتصف شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين» (همان، 176). یعنی:

- در اعتقاد شیعه، دوازدهمین امام می‌باشد که معروف به حجت است ... ولادت وی نیمه شعبان سال 255 هـ ق بوده است.
- 6- ابن اثیر جزری (م 630 هـ ق) مورخ شهیر که در گذشت او پیش از تولد ابن تیمیه بوده است در کتاب معروف خود «الکامل فی التاریخ» می‌نویسد: «و فیها (سنه 260 هـ ق) توفی الحسن بن علی بن محمد و هو والد محمد الذی یعتقدونه المنتظر» (ابن اثیر، 320/6) یعنی: در سال 260 هـ ق حسن ابن علی از دنیا رفته است وی پدر محمد است که شیعیان معتقدند او همان منتظر می‌باشد.
- 7- محمد بن طلحة الشافعی (م 652 هـ ق) که پیش از ابن تیمیه می‌زیسته است در کتاب مطالب السوؤل نوشته است: «.../ابو القاسم محمد بن الحسن ... هو المهدی الحجة الخلف الصالح» (طلحه شافعی، 152) یعنی: ابو القاسم محمد بن الحسن... همان مهدی حجت و جانشین صالح است.
- 8- ابن حجر هیتمی (م 974 هـ ق) در الصواعق المحرقة می‌نویسد: «ابی القاسم محمد الحجة و عمره عند وفاة ابيه خمس سنين، لكن آتاه الله الحكمة و یسمى القائم المنتظر» (ابن حجر هیتمی، 601/2). ابو القاسم محمد حجت، هنگام وفات پدرش پنجساله بوده و خداوند در این سن به وی حکمت عطا فرمود؛ به وی قائم منتظر گفته می‌شود.
- 9- ابن کثیر در تفسیر حدیث: «اثنی عشر امیراً» که از رسول خدا (ص) نقل شده است، می‌گوید: «و لیس المراد الائمة الاثنی عشر الذی یعتقد فیهم الرافضة الذین اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم المنتظر ... و هو محمد بن الحسن العسکری...» (ابن کثیر، 153/7) یعنی:
- منظور از این دوازده تا، دوازده تایی نیست که شیعه به آنان معتقد است که اولین آنها علی ابن ابی طالب و آخرینشان هم همان منتظر است که محمد بن الحسن العسکری.
- 10- نویسنده سمط النجوم العوالی می‌نویسد: «ابو محمد ... العسکری ... مات فی اوائل خلافة المعتمد مسموماً ... خلف ولده محمداً ... و هو الامام محمد المهدی بن الحسن العسکری...» (العاصمی الملکی، 150/2) یعنی:
- (امام) عسکری در اوائل خلافت معتمد به وسیله سم از دنیا رفت و فرزندش محمد را از خود بر جای گذاشت که همان امام محمد المهدی باشد.

11- نویسنده الوافی بالوفیات می نویسد: «الحجة المنتظر محمد بن الحسن العسكري بن علي الهادي ابن محمد الجواد ... الحجة المنتظر ثاني عشر الائمة الاثني عشر هو الذي تزعم الشيعة انه المنتظر ...» (الصفدي، 249) یعنی:

حجت منتظر، محمد بن حسن عسکری فرزند امام هادی ... همان دوازدهمین امام منتظر است که شیعیان بر این باورند که وی همان منتظر موعود است.

با توجه به آنچه گذشت معلوم می شود که ادعای ابن تیمیه در این باره که امام عسکری (ع) فرزندی از خود بر جای نگذاشته است سخنی بی اساس و بی پایه است و این همه تصریحاتی که از نویسندگان و صاحب نظران نقل شد به روشنی این گفته را مردود و غیر قابل قبول می کند. و باعث تأسف است که وی بدون ارزیابی و بررسی دقیق، چنین قضاوت نادرستی را در این باره انجام داده است.

2- دومین اشکال: به سن رشد نرسیدن امام مهدی (ع)

ابن تیمیه می گوید: چگونه ممکن است کسی که هنوز به سن رشد و تکلیف نرسیده، توان امامت بر جامعه را دارا باشد و بتواند جامعه ای را سرپرستی کند. در این باره می نویسد: «فهذا لا يجوز تسليم ماله اليه حتى يبلغ النكاح و يؤنس منه الرشد كما ذكر الله تعالى ذلك في كتابه، فكيف يكون من يستحق الحجر عليه في بدنه و ماله اماماً لجميع المسلمين ...» ابن تیمیه، 89/4) یعنی: نمی توان به وی (مهدی عج) اموالش را تحویل داد تا آن هنگام که به سن نکاح برسد و از او رشدی دیده شود؛ همانگونه که خداوند در کتابش فرموده است پس کسی که در جان و مالش محجور است، چگونه می تواند امام مسلمانان بشود.

در پاسخ از این اشکال چند نکته مهم قابل ذکر است:

الف) اگر مبنای امامت در شیعه شور و مشورت عمومی باشد و تنها مردم امام را انتخاب کنند، حق با ابن تیمیه است که امامت به یک کودک نمی رسد؛ اما اگر مبنای انتخاب امام، نص شرعی و به وصایت باشد که اینگونه هم است (نک: شیخ مفید، اوائل المقالات، (مصنفات مفید)، 40/4) آنگاه قرار گرفتن امامت بر عهده یک طفل محذوری نخواهد داشت؛ مثل عیسی و یحیی که چون به نصب الهی پیامبر شدند، نبوت و حکم به آنها اعطا شد (سوره مریم (19) 30 و 12) و البته در شیعه چنین امری مسبوق به سابقه بوده و اولین امامی که در خردسالی به مقام امامت رسید، امام جواد (ع) بوده

³² است که هنگام رسیدن به مقام امامت بیش از هشت سال نداشته و بعد از ایشان امام هادی (ع) نیز هنگام رسیدن به امامت بیش از شش سال سن نداشته است. (ب) به وی که مسئله خردسالی را یکی از مهم‌ترین عوامل نپذیرفتن امامت حضرت می‌داند، باید گفت در برابر آیات قرآن که دست کم در دو جا صراحت دارد که کودکانی در سنین خردسالی به مقامات بالای معنوی رسیده‌اند و از آنان امور خارق العاده‌ای سر زده چه پاسخی دارد؟ مگر نه این که قرآن کریم درباره تکلم حضرت عیسی (ع) در گهواره می‌گوید: *قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً* کودک (عیسی) گفت: «من بنده خدایم که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است» (مریم/ آیه 30).

درباره این آیه چند نکته وجود دارد؛ اولاً چگونه ممکن است طفلی که تازه به دنیا آمده، لب به سخن بگشاید و در برابر تهمت‌هایی که بر مادر و خودش زده می‌شد، پاسخ گوید؟ حتماً خواهند گفت که این کار از روی اعجاز صورت گرفته، چون سابقه‌ای در این باره وجود نداشته است. این پاسخ، پاسخ درستی است، ولی باید یاد آور شد حال که چنین اعجازی را در مورد یک طفل نورس پذیرفته‌اید، چه اشکالی دارد که در مورد خردسالی دیگر مشابه چنین اعجازی را بپذیرید؟ نکته دیگر این که خداوند از قول یک شیر خوار تازه به دنیا آمده نقل می‌کند که: *آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً ...*

که بنا بر تصریح بسیاری از مفسران، منظور این است که در همان حال شیر خوارگی به مقام نبوت رسیده است، نه این که لفظ ماضی به معنی مستقبل باشد که این خلاف ظاهر است و نیازمند وجود دلیلی قوی و اثبات کننده است و بسیاری از مفسران بر همین معنا تصریح کرده‌اند؛ چنانکه ابو حیان اندلسی (قرن هشتم هجری) در «البحر المحیط» در تفسیر این قسمت از آیه می‌گوید: «و ظاهر قوله: و جعلنی نبیاً انه تعالی نبأه حال طفولیتة أکمل الله عقله و استنبأه طفلاً» (ابوحیان، 259/7) یعنی: ظاهر سخن خداوند که فرموده: و جعلنی نبیاً این است که وی را در حال طفولیت صاحب خبر کرده و عقلش را کامل نموده و در همان سن به نبوت رسانده است.

ابن ابی حاتم در روایتی از انس بن مالک، در تفسیر این قسمت از آیه نقل کرده است که:

«كان عيسى بن مريم قد درس الانجيل و احكمه في بطن امه فذلك قوله: اني عبد الله آتاني الكتاب و جعلني نبياً» (ابن ابی حاتم، 248/7) یعنی: عیسی در همان رحم مادر انجیل را آموخت و این همان سخن خداوند است که گفته است: آتانی الكتاب و جعلني نبياً.

رشید الدین میبیدی در کشف الاسرار و عدة الابرار در این باره می نویسد: قول حسن است که عیسی در طفولیت، الله تعالی او را عقل داد و بلوغ داد و کتاب و نبوت داد و در شکم مادر کتاب انجیل بر خواند هم چون آدم که الله تعالی او را بیافرید پیغامبر بود، مکلف و مبعوث به خلق عیسی (ع) هم چنان بود ... روی ان مریم (ع) قالت كنت اذا خلوت انا و عيسى، حدثني و حدثته و اذا شغلني عنه انسان، سبح في بطني و انا السمع (میبیدی، 36/6).

فخر رازی در تفسیر آیه می گوید: «اختلفوا في انه متى آتاه الكتاب و متى جعله نبياً ... و الظاهر انه من قبل ان كلمهم آتاه الله الكتاب و جعله نبياً و امره بالصلاة و ان يدعو الى الله تعالى ...»

در معنی آیه اختلاف پیدا شده که چه وقت به او کتاب داده و چه وقت او را پیامبر قرار داده است و ظاهر این است که پیش از آن که عیسی (ع) با آنان سخن بگوید، خداوند به وی کتاب داد و وی را پیامبر قرار داد و وی را به خواندن نماز و دعوت به خداوند دستور داده است (فخر رازی، 535/21).

ج) خداوند متعال به حضرت یحیی در زمان کودکی چنین خطاب کرده است: يا يحيى خذ الكتاب بقوة و آتيناك الحكم صبياً

ای یحیی کتاب [خدا] را با قدرت بگیر و به وی در دوران کودکی حکم دادیم (مریم/12)

در معنای «حکم» که قرآن می فرماید: در زمان کودکی به یحیی حکم دادیم، اختلاف شده است، ولی در سخنان مفسران نوعاً دو تفسیر برای آن بیان شده است؛ اولین تعریف اینکه «حکم» را به معنی نبوت گرفته اند که این را سیوطی، میبیدی و فخر رازی (نک: سیوطی، تفسیر جلالین، 309؛ میبیدی، 13/6؛ فخر رازی، 535/21) ذکر کرده اند، ولی برخی دیگر این حکم را بر همان «فهم و درک احکام و معارف و تعقل در مسایل و حکمت» معنی کرده اند؛ از جمله طبری، ابن ابی حاتم، ابن کثیر، سیوطی و آلوسی (نک:

³⁴ طبری، 43/16؛ ابن ابی حاتم، 2400؛ ابن کثیر 191/7؛ سیوطی، الدر المنثور، 260/4 و آلوسی، 392/8 همین تفسیر را برگزیده‌اند.

این آیه به هرگونه که تفسیر شود، چه به معنی نبوت و پیامبری و چه به معنی فهم کتاب و تعقل، دلیلی است بر وجود این امکان که طفلی در خردسالی به مقامات بالای فکری و معنوی برسد. بقول برخی از حکما «ادل دلیل علی امکان الشی وقوعه^۱» وقتی چنین واقعیاتی وجود داشته است و قرآن کریم با صراحت تمام آن را بیان می‌کند، به چه دلیلی باید موضوع امامت در خردسالی را با شدیدترین الفاظ و زشت‌ترین تعبیر مورد هجوم قرار داد؟

3- سومین اشکال: طولانی بودن عمر حضرت

ابن تیمیه در این باره می‌گوید:

ثم ان عمر واحد من المسلمين هذه الممره امر يعرف كذبه بالعادة المطردة في امه محمد، فلا يعرف احد ولد في دين الاسلام وعاش مائة وعشرين سنة فضلاً عن هذه العمر وقد ثبت في الصحيح عن النبي (ص) انه قال في آخر عمره «أرايتكم ليلتكم هذه فانه على رأس مائة منها لا يبقى على وجه الارض ممن هو اليوم عليها احد^۲» فمن كان في ذلك الوقت له سنة ونحوها لم يعيش اكثر من مائة قطعاً، و اذا كانت الاعمار في ذلك العصر لاتتجاوز هذا الحد فما بعده من الاعصار أولى بذلك في العادة الغالبة العامة... (ابن تیمیه، 87/4).

این اندازه عمر، برای هیچیک از امت محمد سراغ گرفته نمی‌شود و چنین ادعایی، غیر واقعی است؛ در اسلام کسی که بیش از 120 سال عمر کرده باشد وجود نداشته و سراغ نمی‌رود، تا چه برسد به عمری این چنینی. و در حدیث صحیح از پیامبر (ص) چنین آمده که در آخر عمرشان فرمودند: «ایامی دانید که کم خواهید شد و در صد سالگی هیچ یک از کسانی که اکنون وجود دارند زنده نخواهند بود» پس آن کسی که در آن زمان یکساله و نزدیک به آن بوده بیش از صد سال عمر نخواهد کرد. و وقتی که عمرها در آن زمان بیش از این مدت نبوده پس بعد از آن دوره این مسئله اولویت دارد.

1. بهترین دلیل برامکان یک چیز، وقوع آن است.

2. این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است (نک: بخاری، 37/1؛ مسلم بن حجاج، 187/7).

باید به ابن تیمیه گفت که ادعای این که هیچیک از امت حضرت محمد (ص) بیش از 120 سال عمر نخواهند کرد، یک ادعای خلاف واقع است؛ چون هم اکنون صدها نفر از آنان را می‌توان سراغ گرفت که از عمری بالاتر از این مدت برخوردارند و همچنان به حیات خودشان نیز ادامه می‌دهند و این واقعیتی است که نیاز به استدلال و برهان ندارد. و تاریخ در دوره‌های پیشین هم، چنین نمونه‌هایی را به ما نشان می‌دهد.

پس استدلال به این حدیث، برای اثبات کوتاهی عمر امت پیامبر (ص) در طول زمان‌های مختلف و این که آنان بیش از صد سال عمر نخواهند کرد بسیار نادرست است و اگر کسی بخواهد این سخن رسول خدا (ص) را دلیل بر اثبات این موضوع بگیرد (کاری که ابن تیمیه انجام داده است) کاری نابجا مرتکب شده است؛ چون لازمه این استدلال منطبق نبودن سخن حضرت رسول (ص) با واقعیات خارجی است.

بنابراین، برای این که چنین مشکلی پیش نیاید، باید سخن حضرت رسول (ص) را به گونه‌ای دیگر توجیه کرد و شاید به همین خاطر بوده که بسیاری از صاحب نظران مسائل حدیثی، دست به توجیه و تفسیر این روایت زده‌اند؛ چنانکه نووی در توجیه این حدیث می‌نویسد: «و فیها علم من اعلام النبوة و المراد ان کل نفس منقوسة کانت تلک الیلة علی الارض لاتعیش بعد ها اکثر من مائة سنة ... و لیس فیها نفی عیش احد یوجد بعد تلک الیلة فوق مائة سنة ...» (نووی، 89/16) یعنی: «در این حدیث بخشی از دانش-های نبوی وجود دارد و منظور از این سخن این است که هر کسی که در آن شب خاص، روی زمین بوده، بیش از صد سال عمر نخواهد کرد ... و در این حدیث هیچگونه دلالتی وجود ندارد که کسانی بعد از آن شب به دنیا آمده باشند و بیش از صد سال عمر نکنند.»

ابن حجر عسقلانی نیز در «فتح الباری»، در توضیح و تبیین این حدیث، همین وجه را ذکر کرده است (عسقلانی، فتح الباری، 212/1).

البته نکته قابل تأمل این است که ابن تیمیه می‌گوید: اگر در زمان رسول خدا (ص) عمرها بیش از صد سال نبوده است، به طریق اولی در دوره‌های بعدی چنین اتفاقی نخواهد افتاد و معلوم نیست که این نویسنده، چنین اولویتی را از کجا و چگونه استفاده کرده است و کدام بخش از حدیث پیامبر (ص)، بیانگر این اولویت است؛ مخصوصاً امروزه که با توجه به پیشرفت‌های علمی و گسترش مسایل بهداشتی و پزشکی، میانگین عمرها رو به افزایش است و به همین سبب، عمر بیش از صد سال در دنیای پیشرفته

³⁶امروزی، فراوان به چشم می خورد و تا حدودی می توان گفت میانگین عمرهای امروزی بیش از عمرهای عصر رسول خدا (ص) است.

افزون بر این باید گفت مسئله طولانی بودن عمر برخی از انسانها که برخاسته از اراده و مشیت الهی است، هرگز نمی تواند دور از ذهن و واقعیت باشد؛ به ویژه آنکه به تصریح قرآن مجید، حضرت نوح پیغمبر، تنها در بین قوم خود 950 سال به سر برده که البته این مدت تمام عمر آن حضرت هم نبوده است (نک: آیه 14سوره عنکبوت). وی در ادامه، استدلال به طول عمر حضرت خضر (ع)، برای اثبات امکان طولانی بودن عمر امام مهدی (عج) را، مورد نقد قرار داده و می گوید: «استدلال به زنده بودن حضرت خضر برای اثبات این موضوع، استدلال باطلی بر باطل دیگر است، چه کسی زنده بودن خضر را پذیرفته است؟ و آنچه که محققان آن را پذیرفته اند، این است که وی مرده است و بر فرض که زنده باشد، از این امت (محمد «ص») نیست.» (ابن تیمیه، 87/4).

باید گفت که ادعای نویسندگان بر زنده نبودن خضر (ع) و نسبت دادن آن به محققان قابل تردید و نقد است؛ زیرا بسیاری از بزرگان اهل سنت بر حیات و زنده بودن خضر تصریح دارند، چنانکه قرطبی در این باره می نویسد: «ان الخضر فر من الملک لاسباب يطول ذكرها الى ان وجد عين الحياه فشرب منها فهو حي الى ان يخرج الدجال، وانه الرجل الذي يقتله الدجال» (قرطبی، 44/11) یعنی: «خضر به دلایلی از پادشاه زمان خود فرار کرد تا چشمه حیات را یافت و از آن نوشید و هم اکنون زنده است تا زمانی که دجال خروج می کند و وی همانی است که دجال او را خواهد کشت.»

ابن عجیبه احمد بن محمد نویسنده تفسیر البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید می نویسد: «تنبيه: قد تقدم ان الجمهور على حياة الخضر عليه السلام» (ابن عجیبه، 298/6) یعنی: «پیش تر گذشت که جمهور (علماء) بر این باورند که خضر زنده است.» نووی، شارح معروف صحیح مسلم، می نویسد:

«اختلفوا في حياة الخضر قال الاكثرون من العلماء هو حي موجود بين اظهرنا و ذلك متفق عليه عند الصوفيه و اهل الصلاح و المعرفة» (عسقلانی، الزهر النضر، 44 و عظیم آبادی، 338/11) یعنی: «در زنده بودن خضر اختلاف وجود دارد؛ ولی بیشتر علما بر آنند که وی هم اکنون زنده و در میان ما می باشد که این موضوع در نزد صوفیه و اهل معرفت مورد اتفاق است.»

نویسنده تفسیر اضواء البیان می‌نویسد: «اعلم ان العلماء اختلفوا فی الخضر هل هو حی الى الآن او هو غیر حی بل ممن مات فیما مضی من الزمان فذهب کثیر من اهل العلم الى انه حی وانه شرب من عین الحیاة و ممن نصر القول بحیاته القرطبی فی تفسیره و النووی فی شرح مسلم و غیره و ابن الصلاک و النقاش و غیرهم ...» (شنقیطی، 326/3-327) یعنی: «علماء در زنده بودن خضر دچار اختلاف دیدگاه شده‌اند بسیاری از آنان برآنند که وی زنده است و از چشمه‌ای بنام چشمه حیات آب می‌نوشد و از جمله کسانی است که این دیدگاه را تقویت کرده، قرطبی در تفسیرش و نووی در شرح مسلم و جز اینان و هم چنین ابن صلاک و نقاش و دیگران است.»

سؤال دیگری که باید از ابن تیمیه کرد، این است که بر فرض، زنده بودن خضر را مورد تردید قرار دادید، اما مگر نه این که بیشتر محققان و صاحب نظران حیات و زنده بودن عیسی (ع) را پذیرفته‌اند؟ چگونه حیات وی را توجیه می‌کنید که اکنون 2010 سال است که از ولادت او می‌گذرد.

مقاتل بن سلیمان درباره حیات عیسی (ع) می‌گوید:

فأكذب الله عزوجل / ليهود في قتل عيسى (ع) فقال عزوجل بل رفعه الله اليه الى السماء حيا في شهر رمضان في ليلة القدر و هو ابن ثلاث و ثلاثين سنة رفع الى السماء من جبل بيت المقدس (مقاتل بن سلیمان، 421/1) یعنی:

خداوند، یهود را درباره قتل عیسی تکذیب کرده است و فرموده: بلکه خداوند او را زنده در شب قدر به آسمان بالا برده در حالی که سن وی 33 سال بوده که او را از کوه بیت المقدس به آسمان برده است.

ابو حیان اندلسی نیز در تفسیر آیه: «بل رفعه الله اليه» (نساء/ 158) می‌نویسد:

و هذا ابطال لما ادعوه من قتله و صلبه و هو حی فی السماء الثانية علی ما صح عن الرسول (ص) فی حدیث المعراج و هو هنالك مقیم حتی ينزله الله الى الارض تقتل الدجال و ليملاؤها عدلا كما ملئت جورا و يحيا فيها اربعين سنة ثم يموت كما تموت البشر (ابو حیان اندلسی، 128/4) یعنی: «این آیه ادعای کشته شدن و به صلیب آویختن شدن عیسی را از بین می‌برد و بر اساس روایات صحیح که از رسول خدا (ص) در حدیث معراج آمده، او اکنون زنده در آسمان دوم به سر می‌برد که طبق این احادیث، عیسی (ع) در آنجا مقیم است تا هنگامی که خداوند وی را به زمین فرود آورد و دجال را بکشد.»

مراغی بعد از نقل پاره‌ای از اقوال دربارهٔ حیات عیسی (ع) می‌نویسد:

«لکن المشهور بین جمهور المفسرین و غیرهم ان الله تعالی رفعه بروحه و جسده الی السماء بدلیل حدیث المعراج» (مراغی، 15/6) یعنی: «مشهور بین جمهور مفسرین و دیگران آن است که با توجه به حدیث معراج، خداوند متعال عیسی را با روح و جسمش به آسمان بالا برده است.»

از آنچه تاکنون گذشت، بدست می‌آید که اولاً زنده نبودن خضر (ع)، آن گونه که ابن تیمیه پنداشته است، موضوعی مورد اتفاق و اجماع نیست؛ بلکه بر عکس، بسیاری از نویسندگان اهل سنت معتقدند که خضر اکنون زنده است و دربارهٔ حضرت عیسی هم مسئله و موضوع خیلی روشن تر و واضح تر است؛ بنابراین داشتن عمری طولانی برای برخی افراد و حتی بیشتر از آنچه که شیعه درباره امام مهدی (عج) معتقد است، امری مورد قبول و پذیرش بوده است و معلوم نیست که چرا ابن تیمیه، این امکان را برای حضرت مهدی، با انکار شدید و استبعاد قوی مردود دانسته است.

جالب این که، برخی علمای اهل سنت که مانند شیعه، زنده بودن امام مهدی (عج) را قبول دارند، برای اثبات این مسئله به حیات و زنده بودن خضر و عیسی استناد و استدلال کرده‌اند (نک: کنجی شافعی، 97).

نتیجه

از آنچه که تا کنون ذکر شد، این نتایج به دست آمد:

اول اینکه ادعای ابن تیمیه دربارهٔ فرزند نداشتن امام حسن عسکری (ع)، یک ادعای کاملاً غیر صحیح است و استنادات و دلایلی را که بر شمرده است از قوت و استحکام برخوردار نیست؛ بلکه بر عکس کاملاً غیر علمی و تحقیقی است و بسیاری از نویسندگان و صاحب نظران اهل سنت بر وجود فرزند برای امام حسن عسکری تصریح کرده‌اند. دوم این که مقامات والایی چون نبوت، فهم، حکومت و حتی امامت در طفولیت، امری است امکان پذیر و نمونه و شاهد آن در خود قرآن کریم ذکر شده است. سوم این که داشتن عمری طولانی برای برخی از افراد، نه تنها امری ناممکن نیست، بلکه بر عکس کاملاً امکان‌پذیر است؛ چنانکه متون اصیل دینی، مصادیقی از معمرین را معرفی کرده است.

فهرست منابع

1. قرآن کریم؛
2. آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، مؤسسة النور للمطبوعات، بیروت، 1416 هـ ق؛
3. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: اسعد محمد بن الطیب، صیدا، المكتبة العصرية؛
4. ابن ابی شیبہ، محمد، *الكتاب المصنف فی الاحادیث و الآثار*، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1416 هـ ق، چاپ اول؛
5. ابن اثیر جزری، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، دارالکتب العربی، بیروت، 1420 هـ ق، چاپ دوم؛
6. ابن تیمیة الحرانی، احمد بن عبد الحلیم، *منهاج السنة النبویة*، تحقیق: د، محمد رشاد سالم، دارالنشر: مؤسسة قرطبة، 1406 ق، چاپ اول؛
7. ابن حبان، محمد بن احمد، *صحيح ابن حبان*، مؤسسة الرساله، بیروت، 1418 هـ ق، چاپ سوم؛
8. ابن حجر هیتمی، حمد بن محمد، *الصواعق المحرقة*، مؤسسة الرساله، بیروت، 1417 هـ ق؛
9. ابن خلدون، عبد الرحمن، *تاریخ ابن خلدون*، دارالقلم، بیروت، 1984 م، ج 4، چاپ پنجم؛
10. همو، *مقدمة ابن خلدون*، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1421 هـ ق، چاپ اول؛
11. ابن خلکان، شمس الدین، *وفیات الاعیان*، منشورات الرضی، قم، 1363 هـ ق، چاپ دوم؛
12. ابن عجیبه، احمد بن محمد، *البحر الممدید فی تفسیر القرآن المجید*، چاپ قاهره، 1419 هـ ق؛
13. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، *البدایة و النهایة*، مكتبة المعارف، بیروت؛
14. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1419 هـ ق؛

- 40
15. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن، داراحیا التراث العربی، بیروت، 1421 هـ ق، چاپ اول؛
16. ابوحیان، محمد بن یوسف اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر، دارالفکر، بیروت، 1420 هـ ق؛
17. ابو داود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1421 هـ ق، چاپ اول؛
18. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، دارالنشر: دار ابن کثیر، بیروت، 1407 هـ ق، چاپ دوم؛
19. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1420 هـ ق؛
20. حسینی جلالی، محمد جواد، احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل، جامعه مدرسین، قم، 1409 هـ ق، چاپ پنجم؛
21. حلبی، علی ابن برهان الدین، السیرة الحلبیة، دارالنشر: دارالمعرفة، بیروت، 1400 هـ ق؛
22. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، دارالکتب العربی، بیروت، 1412 ق هـ، چاپ اول؛
23. همو، دول الاسلام، مؤسسه العلمی، بیروت، 1405 هـ ق؛
24. همو، سیر اعلام النبلاء، مؤسسه الرسالة، بیروت، 140 هـ ق؛
25. همو، العبر فی خبر من غیر، دارالکتب الاسلامیة، بیروت؛
26. رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1420 هـ ق؛
27. سیوطی، جلال الدین و محلی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، مؤسسه النور المطبوعات، بیروت، 1416 هـ ق؛
28. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ قم، 1404 هـ ق؛
29. شعرانی، احمد بن علی، البیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛
30. شنیطی، محمد الامین بن محمد بن المختار، اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، تحقیق مکتب البحوث و الدراسات، دارالفکر، بیروت، 1415 هـ ق؛

31. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، دارالکتب الاسلامیه، 1395 هـ ق؛
32. الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک، الوافی بالوفیات، تحقیق: احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی، داراحیاء التراث، بیروت، 1420 هـ ق؛
33. صنعانی، عبد الرزاق، المصنف، المجلس العلمی هند، 1390 هـ ق، چاپ اول؛
34. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1406 هـ ق؛
35. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفة، بیروت، 1412 هـ ق؛
36. طلحة الشافعی، کمال الدین، مطالب السوؤل فی مناقب آل الرسول، مؤسسة ام القرى، بیروت، 1420 هـ ق؛
37. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، چاپ اول، مؤسسه معارف اسلامی، قم، 1411 هـ ق؛
38. العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین، سمط النجوم العوالی فی ابناء الاوائل و التوالی، تحقیق عادل احمد عبد الموجود، علی محمد معوض، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1419 هـ ق؛
39. عسقلانی، ابوالفضل احمد بن علی، الزهر النضر فی اخبار الخضر، شهاب الدین، مجمع البحوث الاسلامیه، هند، 1408 هـ ق، چاپ اول؛
40. همو، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بتحقیق: محب الدین الخطیب، بیروت، دارالمعرفة، بی تا؛
41. العظیم الآبادی، محمد شمس الحق، عون المعبود فی شرح سنن ابی داود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، 1995؛
42. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، چاپ تهران، 1364 هـ ش؛
43. قیسری، داود، شرح فصوص الحکم، با مقدمه جلال الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1375؛
44. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، دارالسبع، بیروت، 1401 هـ ق؛
45. کنجی شافعی، محمد، البیان فی اخبار صاحب الزمان، دارالمحجة البيضاء، بیروت، 1421 هـ ق، چاپ اول؛
46. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر مراغی، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛

- 47⁴². مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1423 هـ ق؛
48. میبدی، رشید الدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، انتشارات امیر کبیر، چاپ تهران، 1371؛
49. نووی، یحیی بن شرف، شرح صحیح مسلم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1392 هـ ق، چاپ دوم؛
50. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

Bibliography

1. *The Holy Quran*;
2. 'Alusi, Sayyid Mahmud, *Ruh al-Ma'ani fi Tafsir al-Quran al-'Azim*, Muassasa al-Nur, Beirut, 1416A.H;
3. Ibn Athir Jazari, Izz al-Din, *al-Kamil fi al-Tarikh*, Dar al-Kutub al-Arabi, Beirut, 1420A.H;
4. Ibn Taymiyya, Ahmad, *Minhaj al-Sunna al-Nabawiyya*, Dar al-Nashr, 1406A.H;
5. Ibn Habbab, Muhammad, *Sahih ibn Habbab*, Muassasa al-Risala, Beirut, 1418A.H;
6. Ibn Hajar Haythami, Hamd ibn Muhammad, *al-Sawa'iq al-Muhriqa*, Muassasa al-Risala, Beirut, 1417A.H;
7. Ibn Khaldun, Abd al-Rahman, *Tarikh ibn khaldun*, Dar al-Qalam, Beirut, 1984;
8. Ibn Khallikan, Shams al-Din, *Wafayat al-A'yan*, Razi publications, Qum, 1363A.H;
9. Ibn Kathir, Ismail, *al-Bidaya wa'l Nihaya*, Maktaba al-Ma'arif, Beirut;
10. Ibn Maja, Muhammad, *Sunan*, Dar Ihya al-Turath al-Arabi, Beirut, 1421A.H;
11. Abu Dawud, Sulayman, *Sunan Abi Dawud*, Dar Ihya al-Turath al-Arabi, Beirut, 1421A.H;
12. Bukhari, Muhammad ibn Ismail, *Sahih Bukhari*, Dar al-Nashr, Beirut, 1407A.H;
13. Tirmidhi, Muhammad ibn 'Isa, *Sunan Tirmidhi*, Dar Ihya al-Turath al-Arabi, Beirut, 1420A.H;
14. Dhahabi, Shams al-Din, *Tarikh al-Islam wa Wafayat al-Mashahir wa'l A'lam*, Dar al-Kutub al-Arabi, Beirut, 1412A.H;
15. Kulayni, Muhammad ibn Yaqub, *al-Kafi*, Dar al-Sab', Beirut 1401A.H.